



از نگاه همسر

همسر او بودن موجب شد تا تحمل مشکلات برای من آسان باشد...

وضع برعکس شده بود. او در خانه می نشست و من بیرون می رفتم، چون از محیط عراق نفرت داشت و می گفت در اینجا همه به فکر زندگی روزمره هستند و او هم از این شیوه زندگی نفرت داشت و دوستانش هم در ایران بودند. فقط عصرها برای درس از خانه بیرون می رفت.

□ □ □

در مدتی که در عراق اقامت داشتیم، همه کتابهایش را نوشت. او در تمام رشته ها تبحر داشت و صاحب نظران معتقدند که تفسیر او برای بسیاری از افراد قابل استفاده است.

□ □ □

در مورد مرگ او باید بگویم که مسمومش کردند، ولی نفهمیدم که سم چگونه وارد بدن او شد. او مرد بسیار سالمی بود و هیچ گونه بیماری نداشت. او قوی ترین فرزند امام بود و خانم می گفتند که او از بچگی بسیار قوی بوده است.

□ □ □

حاج آقا مصطفی مرد گردش و سفر بود، ولی چهارده سالی را که در عراق بودیم، همواره نزد امام ماند و فقط سفری به مکه رفت. تابستانها هم که ما به ایران می آمدیم، ایشان نزد امام می ماند و با آن که دوری از بچه ها برایش سخت بود، ولی از فرط علاقه ای که به امام داشت، راضی نمی شد ایشان را تنها بگذارد. علاقه او به امام (ره) خیلی بیشتر از علاقه فرزند به پدر بود. امام هم به حاج آقا مصطفی خیلی علاقه داشتند. ایشان حالت مشاور امام را داشت و در جریان ۱۵ خرداد، یار و یاور نزدیک امام بود و رژیم هم این را خیلی خوب می دانست.

□ □ □

همسر چنین مردی بودن باعث شد که تحمل من برای مقابله با مشکلات و سختیها بالا برود و در مصائب، بردبار باشم. من اصولاً آدم عصبی و حساسی هستم. وقتی که حسین کوچک بود، اگر ده دقیقه دیر به خانه می آمد، سخت نگران می شدم، ولی بعدها چنان صبور شدم که می توانستم حتی دو ماه او را نبینم.

● برگرفته از یادمان شهید مصطفی خمینی.
روزنامه اطلاعات. اول آبانماه ۱۳۵۹

بودند و با آن که زمین داغ بود، ما موقع خوابیدن، رختخوابمان را روی زمین می انداختیم، به طوری که خود ساکنان آنجا نمی توانستند چنین کاری کنند. هشت سال از اقامت ما در نجف گذشته بود که مرحوم حاج احمد آقا به آنجا آمد و از این که ما روی زمین می خوابیدیم، بسیار تعجب کرد و ناراحت شد و رفت و برایمان تخت خرید. البته این طور نبود که آقا مصطفی نمی توانست برای ما تخت بخرد، بلکه معتقد بود که باید با سختی زندگی کرد. زندگی ما در عین حال که با چنین سختیهای همراه بود، بسیار باصفا بود.

□ □ □

او با بچه ها بسیار مهربان بود و رفتارش طوری بود که بچه ها مشکلات را راحت تحمل می کنند. آنها حتی مرگ پدری به این خوبی و مهربانی را خوب تحمل کردند. او در تمام برنامه های بچه ها بسیار دقت داشت و مخصوصاً روی درسشان حساسیت داشت و لحظه ای از آنها غافل نمی شد.

□ □ □

اگر حاج آقا مصطفی را با ملاکهایی که بعضی از افراد در نظر دارند بسنجیم، شاید شوهر خوبی به نظر نیاید، چون در اوایل زندگی مان گاهی می شد که دو ماه به خانه نمی آمد و اعتقاد داشت که من باید به این نوع زندگی عادت کنم. البته در عراق

هشت سال از اقامت ما در نجف گذشته بود که مرحوم حاج احمد آقا به آنجا آمد و از این که ما روی زمین می خوابیدیم، بسیار تعجب کرد و ناراحت شد و رفت و برایمان تخت خرید. البته این طور نبود که آقا مصطفی نمی توانست برای ما تخت بخرد، بلکه معتقد بود که باید با سختی زندگی کرد. زندگی ما در عین حال که با چنین سختیهای همراه بود، بسیار باصفا بود.

شهید حاج آقا مصطفی انسانی نبود که بتوان افکار و احساسات او را به آسانی درک کرد و من هم که سالها در کنارش زندگی کردم، نتوانستم کاملاً او را درک کنم. هیچ نکته ای از دید او پنهان نمی ماند و هیچ چیزی را نمی شد از او مخفی کرد. همه چیز را با دقت دریافت می کرد و می فهمید.

□ □ □

او مردی جدی و در عین حال مهربان بود. محبت و لطفش به خصوص شامل حال زیردستان می شد، مثلاً با ننه صغری که ۱۱ سال در خانه ما بود، چنان رفتاری داشت که انسان با مادرش این گونه رفتار می کند.

□ □ □

رفتار ایشان با پدر و مادرشان بی نهایت احترام آمیز و توأم با محبت بود، به طوری که مادر ایشان، حتی سالها بعد از شهادت فرزندشان، طوری سوگواری می کردند که گویی ایشان تازه از دنیا رفته است و همین نشانه علاقه و محبت زیاد بین آنها بود.

□ □ □

زندگی در محیط خشک و متعصب نجف برای ما خیلی مشکل بود. خانم امام هم که روحیه با نشاطی داشتند، زندگی در آن محیط را نمی پسندیدند. حاج آقا مصطفی شیهای را برای صحبت با خانم تعیین کرده بودند و این خود در روحیه ایشان بسیار مؤثر بود، چون پس از صحبت با حاج آقا مصطفی، خانم همیشه می گفتند که تحمل مشکلات و سختیها برایشان خیلی راحت تر می شود. زندگی در نجف واقعاً مشکل بود، ولی وجود حاج آقا مصطفی، زندگی در آن محیط را برای ما آسان می کرد.

□ □ □

حاج آقا مصطفی معتقد بود که نباید در راحتی و آسایش زندگی کرد و باید از طریق زجر و سختی کشیدن به خودسازی پرداخت. خلاصه این که زندگی نباید به صورت خورد و خواب باشد و برای به دست آوردن همه چیز باید سختی کشید و زندگی ما هم همین گونه بود. حالا که فکرش را می کنم می بینم رفتار و اخلاق او تا چه حد در سرنوشت من و بچه ها مؤثر بوده است.

□ □ □

در نجف هوا بسیار گرم بود. در آن موقع بچه ها خیلی کوچک